

دردهای زرد

انری ز

حسبه محمدی

بامقدمه دکتر کامران پشایی فخری

(استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز)

سرشناسه: محمدی، حبیبه، ۱۳۵۹ -

عنوان و نام پدیدآور: دردهای زرد/ اثری از حبیبه محمدی؛ با مقدمه کامران پاشایی فخری .

مشخصات نشر: تبریز: مولی علی، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۱. ج. شماره گذاری. شابک 9786006042077

وضعیت فهرست نویسی: فیبا موضوع. شعر فارسی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: پاشایی فخری، کامران، ۱۳۴۶ - مقدمه نویس

رده بندی کنگره: PIR ۸۰۰۳۱۸۰۲۳ ۷۱۴۷/ع

رده بندی دیویی: ۶۲۱/۱۸۸

شماره کتاب شناسی ملی: ۲۹۰۱۹۸۳

دردهای زرد

نویسنده: حبیبه محمدی Mohammadi.Habibeh135@gmail.com

ویراستار ادبی و مقدمه: دکتر کامران پاشایی فخری (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز)

ناشر: مولی علی - تبریز ۵۵۴۴۹۷۷ - ۰۴۱۱

حروف چینی و صفحه آرایی و مجری فنی: موسسه طرح نیلوفری آذربایجان

طرح روی جلد: استاد کریم زینتی

(طرح اولیه از رقیه میرزایی)

عکس از لایراتوار آرین: احد سلطانی

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۱

صحافی: آلمان

چاپ: امید

لیتوگرافی: نگین فیلم

ISBN: 978-600-6042-07-7

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۴۲-۰۷۰۷

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

انتشارات مولی علی از بابت انتشار این کتاب، هیچ گونه حق الزحمه ای دریافت نکرده است.

مرکز پخش: انتشارات مولی علی: تبریز - خیابان شریعتی شمالی - روبه روی مرکز مخابرات،

ساختمان ۱۳۰ طبقه اول واحد یک تلفن: ۵۵۴۴۹۷۷ - ۰۴۱۱

انتشارات شایسته: خیابان امام، روبه روی سواره طالقانی ۵۵۶۱۹۶۱

قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال

با تقدیم صمیمانه‌ترین احترامات به پیشگاه پاک آقا امام زمان (عج) ...
آن کس که در انتظار ظهورش برآیندهی نگاه‌ها غبار غم نشسته
و تپش‌های بلورین عشق در قفس تنگ قلب‌ها شکسته
آن کس که انتهای سرسبز ایمان است و منجی انسان
سلام بر چشم‌هایی که کتاب احساسات مرا مهمان زلال ناب نگاه‌شان
کرده‌اند و سلام بر دستانی که کتاب احساساتم را آرام ورق می‌زنند ...
این شعرها را من نگفتم من فقط نوشته‌ام این شعرها از عمق وجود من،
از شهد جان من سرچشمه گرفته‌اند وجودی که ویران شده‌ی وسوسه‌ها
است و جانی که سرسرایش سوخته ... می‌رنجم ...
می‌رنجم از فهم این که دنیا رو به تباهی است، می‌رنجم از درک
دردهایی که زردند، از انسان‌نمایی که به ظاهر مرد اما نامردند ...
از احساساتی که به ظاهر زیبا اما زهرند، تلخ و کشنده و گهگاهی مثل
شراب شوکران شیرین در کام اما درگذر از گلو ... سنگین در وجود مثل
نبود ...
گرچه این شعرها تلنگری تلخ بر وجدان‌هاست و تنهایی تب‌دار من برای
کسانی که تهی‌اند تلخ است
اما این تلخی طراوتی دارد که برتر از باورهاست.
و من از صمیم قلب این تنهایی تب‌دار را تقدیم می‌کنم به پیشگاه انسان-
ها، ...

آنان که هنوز جرعه‌ای از عشق در وجودشان جاری است
آنان که حداقل وجبی از فصل احساسات‌شان بهاری است ... شقایق

تقدیم به همسر «علی مهدی پور»

آن کس که نگاه ساده و مهربانش نجیب‌تر از تمام آیینه هاست
و یک قطره از اشک عشقش ساده و بی‌صدا به هزاران دریا می‌ارزد...
آن کس که برای زندگی کردنم هدیه‌ی خوب خداست
قامت مردانگی‌اش بلندتر از روح سبز سروهاست
تنها ترین تندیس عشق من است و تبلور تبار شعرایم
زال‌تر از نگین ناز ماه شیر مردی شب‌شکن است.
آن کس که شب زندگی‌ام را شکست و در سرزمین دلم، جای خورشید
نشست... و تقدیم به دنیای کوچکم.
شادترین و شیرین‌ترین عشقم، فرزند دلبدم «ارسلان»
و تقدیم با تمام وجود به پدر و مادرم،
و تک تک افراد خانواده‌ام، به خصوص خواهر خوبم «سیمزر»
و با تقدیر و تشکر فراوان از استاد بزرگوار دکتر کامران باستانی‌فخری و
سرکار خانم مهدیه کوپاهی و استاد گرانقدر کریم زینتی.

۲	مقدمه
۴	تفسیر من
۵	همین فردا
۶	کاروان شیطان
۷	نشان نامردی
۸	خالی از آلام
۹	به قول سهراب
۱۰	عشق امروز
۱۱	به جای صندوق شید
۱۲	میوه های باغ غصه
۱۳	عرفان
۱۴	خواب جوانمرد
۱۵	خیس خیاله
۱۷	سوخته و سرد
۱۹	غروب آسمانها
۲۰	تاریخ تلخ
۲۳	طاعون
۲۵	کابوس
۲۷	پرنده ی کور
۲۹	ذهکده ی جهانی
۳۰	قرن ما
۳۱	تالوج درد
۳۲	لوج تمنا
۳۴	درد وزندگی
۳۵	حیثیت انسانی
۳۶	وحشت ناقوس
۳۷	پادشاه عشق
۳۹	شهادتنامه
۴۰	پست فطرت های نامرد
۴۱	سنگ زرین
۴۲	قفس قناری
۴۳	بوی دلتنگی
۴۴	چهره ی قلبها
۴۵	مرام شمع
۴۶	نامردان شیطان پرست
۴۷	وجدانهای بی ناموس
۴۸	به سوی درد
۴۹	آبروی خدا
۵۰	حریم پاک آسمان
۵۱	بی گناهی از ماه
۵۳	قصه
۵۴	سزاوار درد
۵۵	نفس پاک خدا
۵۶	شعار زندگی
۵۸	جنس باران
۵۹	آینه ی شکسته
۶۰	آه فراق
۶۱	فرار محبت
۶۲	خالی از غصه
۶۳	رازنگاهت

۶۴	ترانه ی مهریانی
۶۵	وفای سگ
۶۶	آیهی غم
۶۷	آواز تشنگی
۶۸	پشیمانی عشق
۶۹	مرگ مروت
۷۰	وارثان احسان
۷۱	سورهی مهریانی
۷۲	زندگی چیست؟
۷۳	در سوگ لاله‌های کربلا
۷۴	قلبهی پرستش
۷۵	امواج دریا
۷۶	هم‌شان پروانه
۷۷	نگاه‌های سراسیمه
۷۸	طلسم فقر و تباهی
۷۹	سینه‌ی سرد خالک
۸۰	ناموس عشق
۸۲	دنیای بی رحم
۸۳	درهای بسته
۸۴	گریهی خدا
۸۵	نگاه‌های آلوده
۸۶	سادیگی
۸۷	همه‌ی آرامش من
۸۸	قلون
۸۹	شادی‌های شیطانی
۹۰	تو پروانه‌ای
۹۲	ایمان
۹۴	سگ، اسوه‌ی وفا
۹۵	شوق
۹۶	آتش گرفته دینم
۹۷	گم‌گشته
۹۹	شعار عشق
۱۰۰	پاکی و پروانگی
۱۰۱	سراب
۱۰۳	مرگ ملت‌ها
۱۰۴	سخت است
۱۰۵	شر شیطان
۱۰۸	خالی از چشمه
۱۰۹	شب شکن
۱۱۱	آرزوهای خشکیده
۱۱۲	برگشتنم بهتر
۱۱۳	چای عشق
۱۱۶	صبر ستارگان
۱۱۹	حرمت
۱۲۰	محبت کور
۱۲۱	فقط یک لحظه
۱۲۲	دختر عشق
۱۲۴	نقاشی
۱۲۵	تبی از تو
۱۲۶	زالال
۱۲۷	خشکسالی
۱۲۸	ریشه‌های سبز
۱۳۰	نگذر

۱۳۱	تبرهای مست.....
۱۳۳	خانه‌ی خورشید.....
۱۳۴	سایه‌ی شوم شیطان.....
۱۳۶	تا کدامین ابد.....
۱۳۷	کوچه‌ی بن بست.....
۱۳۸	انتظار.....
۱۳۹	تندیس‌های شیطان.....
۱۴۱	غروب.....
۱۴۲	اشک یتیم.....
۱۴۳	غروب‌ی بی غروب.....
۱۴۶	بنوش.....
۱۴۷	معمشوقه‌ی خدا.....
۱۴۸	غرور.....
۱۴۹	خاطرات خاردار.....
۱۵۰	شوق شکفتن.....
۱۵۱	القای انسانیّت.....
۱۵۲	فصل قراموشی.....
۱۵۳	بگو چشمانت بگریند.....
۱۵۴	جام جم.....
۱۵۶	رسم خداحافظی.....

مقدمه

به نام خدای زیبایی

شمر مانند دیگر هنرها، آبی است؛ تمحان را آب بنشد و جسم را جان. به تعبیر دیگر، هنر کارگاه تبدیل زشتی به زیبایی است. از زهره ی زراغ و زغن، هیاهوی حسادت و ظلم، سمفونی های بیخ می آفریند، هم جهان را وحدت می بخشد و هم نشان می دهد که هر چیز به جای خودش نیکوست، چیزی که در زمانه ی ماروفیایی بیش نیست. بدین گاه، شاعر کسی است که به قدر جام وجود و به حسب مرتبه ی کمال خویش، ضمن بیان احساسات، مردمان را به دوستی و هم دردی و راستی و پاکی فرا می خواند، با غصه ی هر کس می گیرد و چون نسیم حافظه بر پریشان خاطران می خورد و به تاج بی آزاری هزار مرتبه از سلیمان سلطان ترمی شود، این هست آرزوی او؛ ولی فقط آرزو، مخاطب شعر "شقایق" بیش تر خود اوست، خود را نصیحت می کند خود را می جوید خود را به ایثار فرا می خواند و می گوشت مرغ شکسته بال زندگی اش را با بال شعر به عرش الهی برساند، شعر او رنگ عبرت و دعوت دارد.

حصاره ی بخشش اش نیز این است که کوهر والای انسانی بازیچه ی کودکان کوی نگردد و آبروی
 انسانیت بر خاک نریزد. شعرش سادگی و طراوت و صفای ترانه های روستایی را دارد، با سیاهی
 غالب اندیشه چشم خود به خود از زمین می جوشد املاح غیر ضرور دارد. تشبیهات و استعارات او بعضا
 رقیق است و بعضا پریشان. مجموعه شعر او برای نخستین بار به طبع می رسد، درود بر پریشان حالانی که
 از خزان کسی شنود نمی شود. او غنچه است و هر غنچه ای در این جامه از خزان باغ آگاه است
 لکن سالک راه ایابی از کوس (سواهی) ندارد. شوق آشکار و پنهان او مردم خیزی میگرد و آرمانی
 روشن پیش چشم دارد ولی حقایق داند در بلندی، باد های تندی می وزد، غرش رحه در صخره های پیچ
 و در فراز، برف ها، جای خالی می کند و او باید همسرانش را در کا کند، خنجران را ایدار نماید، کمران را افرا
 خواند، خنجران را توان بخشد و فقط دلیران و زندان را تسلیمش کند تا به شهر خداوند رهنمون شود.

پایه راه، همسران زیبایی ها

کامران پاشایی فخری

شهریور ۹۱

« تفسیر من... »

الهی، قبل از همه‌ی آدمیان
تو شعرهایم را بخوان
در باغ شعرهایم قدم بزن
طلسم تنهایی تب دارم بشکن
بخوان خدایا، گر پسندیدی
گر در واژه‌های شعرم خورشید را دیدی
عطرشان را در دنیا جاری کن
پیش پای شعرهایم را بهاری کن
محبت عشق و شرم را بر دل‌ها بیفکن
بگذار در تنهایی‌ها تفسیر شوم من
بگذار عشق تو را به دل‌ها هدیه کنم
غم شوم در سکوت‌ها گریه کنم
کمکم کن زنجیر سکوت‌ها را پاره کنم
آغوش شب‌ها را پر از ستاره کنم
کمک کن با این دستان سپید و سرد
نجات دهم انسان‌ها را از حس درد
دستم گیر، کمکم کن خدایا
جرعه‌ای از نفسم توام بنگر مرا یارا
بنگر مرا یارا ...

